

زیرا قوی بر سر حکومت نشاند و دیت جاه و منصب با گویند و یا قوی بزرگ را چون زمانه تیا قوی
 بنهایت انجامید جامی خود بگوک از زانی در شسته و گوک پسر خود را پچه خان ابرسنده خانی شکر
 گردانید و در زمان او ترکان بواسطه کثرت کنت و سامان و ثروت دین و ملت خود را از
 دست دادند و از گوک دو پسر متولد شد یکی را نامار و دیگری را غل نام نهادند در هنگام
 یورش مرگ ولایت را پیشان قسمت نمود و ایشان با یکدیگر بر اوزانه سلوک می نمودند و چون
 نامار خان فوت شد و پسرش لقون خان بم و حیت بر تخت خانی نشست و بعد از او ملوک
 متصدی بر حکومت و پسر ازو پسرش ایلی خان و بعد ایلی خان پسرش التمش خان
 مذکور شد و در زمان بر سر زبانی بر آمد و از زمان حکومت اردو خان میان نامار و او
 موافقت بود چون حکومت نامار باید و خان سپرد و خان رسید میان او و پسر
 سفل مخالفت و منازعت ظاهر شد و در زمان سلطنت سمرج خان بن با و خان که هتم
 سلاطین نامار بود آتش فتنه و عداوت آنچنان مآثر شد که دیگر آب صلح و صفا
 ابطعانیات روس گردید و عظیم اند و قوم ایشان جمله سمرج نامند بالا و سفید
 اند ما باشند و زمان اند یار بقدر حالت و تمهیدها از طلا و نقره و چوپان و از غل
 بازی پستانها بر بند و پستانهای شان نامار تازه بحال خود مانند بار چربی بلکه کدو
 و دیگر قرار داد آن بلاد است که هر که را هزار دینار است طواقم ازین می افکنند و چون
 تراز و نیزه را اندازد شایع نیست به پیمان خرید و فروخت می نمایند گوشت که اینها
 است نجات عزیز رسیدند ملک ایشان همیشه در تصرف نجات برقع و این است بسپرد
 و چارگد مرد شکاری بیوته در ملازمت او میباشند و شهبان ایان از چو نبد با یک

این چهار قصه نغمه کنیزی می باشد که هرگاه میل مجامعت و هوس سباشت در اندر حضور
 پادشاه با کنیز صحبت درند و بتصرف باب اول ثلاثی مجوز مشغول میشوند و پادشاه را نیز چای
 صد جباریه است که از اهل فرش وی انداخته می کلان کلان بجوهر قیمتی ساخته اند که با او چای
 مجبوب مرغوب می نشینند و مجلس سید اند و هرگاه پادشاه را نیز میلی و رغبتی رسد در حضور
 امرا و وزراء با آنها صحبت مینماید و این امر را هیچ قبیح نمیدانند و پادشاه ایشان را هرگز از بالا
 تخت پائین نهد آید هرگاه اراده سواری دارد اسپ را در پیش تخت کشیده از بالا
 تخت سوار میشود و در وقت فرود آمدن از اسپ نیز بالا تخت بهین طریق فرود آید
 خود بخیر از صحبت بچرخیدن نشاط کردن کاری ندارد و مردمان نیک و علما و فضلا
 شان با غث و شبنم و تلخ و شیرین توجه مینمایند و کامرانی میکنند و اسخرت را کرده
 شمارند و مارگیس در آنجا هر سوراخ تنگ و فراخ که در آید عیبی نمی بینند و گمان نینمایند
 و مقام نامک هم گویند با نام است خصوصاً گمان دار الملک که کیا ده هم نام دارد
 و از شخصی معروف و مشهور یکی مسکوات دیگری کتیر تور که دار الملک اند از کتیر
 ناموز روس یکی خرسک است و دیگری خرقه که هر کازیشان بپوشد او را
 از آبادانی بیرون برند قدری آب و نان پیش او میدارند اگر صوت یافت بمیان ایشان
 می آید و الا فوت شده بسیار و درنده او را میخورند اگر شخصی باشد که جمعی خویشان
 و ملازمان داشته باشد هر چند روز مردم بیرون رفته از خوبری بگیرند و چون بود
 بپوشد و بیرون نفع کند و اول ده روز در قبر میگذازند و مال او را منقسم به قسم
 بیست و یک قسم از برای دختران و زنان و یک قسم از برای پوشش میت بکار گیرند

پادشاه بالکله سوار جبار در انصاری خوشنور آمده چون بعد هم بدرقه راه را کم کردند کین
 هزارنده بیرون نبر آید و هیچکس لاشه شان بهم ندیده و از اطراف آن بیابان خبر
 شاه بالکل آگاهی نیست و در انصاری قسمی از جانوران اند شیبیه بهوشها که از سوراخها بیرون
 می آیند و مانند بابل می برینند امیر تیمور صاحب نظران دو مرتبه بطی آن وادی بی بیابان
 نموده و کرت دو مرتبه مقصد و هفت و هفتاد اطراف آن را متصرف گشته تا
 اهل الواس شت قباچ و همگی بلاد شمال تخصیص ولایت باجورد و بگلک و آن و با شکر
 و رنگس و قومان و چرکس و اوروس و سیما سکو و قمر و روس و امر و اقل و خات
 شده و شهر شریک درین زمان بقبران مشهور است از حد قباچ و تا که نهایت عموره شمال است
 واحد و قیرم و کفنی سیغل مرکب مسلمان شده و سیری جوق و حاجی ترخان
 سنگشت حاجی ترخان شهرت بر ساحل دریای امل و اقصیه منظرش
 مینع و رفیع است یکجا نایب مذکور است گویند در رستمان چون آب بیخ بند و آب
 و دشمن آسانی میتواند با سجاد را ملک لاجرم از پنج حصار میسازند و بدین استختمهای
 بر هم حسین و وقت شام آب بر آن نیز در روز دیگر هم یک و جملگه دو دروازه بر آن
 نشانند باروی اصل متصل بدان بلندی بازند تا تار در شقی این عالم
 میباشد در جلالت و خصوصت و خونریزی شش و انگاند و بحلال و حرام خدا
 تغیر نیستند و آفتاب بخدای می پرستند و زبانی مخالف زبان ترک و از دوات چنانکه
 مذکور شد یافت اعلان می سپوند که عبارت از ترک بن یافت باشد ترک بعد از
 در ولایت که سال که فوت نمود و این فغانی قائم بقایم نمود و در هنگام تمام

هم از آنجا بوده اند و خید کاشغری که قریب بمصالح در زمان چکان پادشاه کشمیر بوده و
 تاریخ کشمیری که بنام شهید خان کلم کاشغری نوشته بنویسند مشهور است از دست
 و در ملک کشمیر مدفون شده از سلاطین مزاده های آنجا که بوده طبرستان در زمان
 سابق شهری بابام بوده و آنرا با یکی سخنانده اند بحال بواسطه عبور جنود او از یک جبال
 و طرف طراز بحال بخار است که بنام همان شهر پانگی می نامند و مردم طراز اکثر
 مسلمان بوده اند علمای و ارباب طراز بطراز علم و امتیاز از آن دیار بسیار
 پدید آمده اند چنانکه کوه سیم و کاف هر دو فارسی مسکن ارباب حسن و ملاحظت چون
 طراز بوده و چنانکه بر این سیم خوانده شود انضام ضرب المثل است لفظ هم از این چنان
 حکایت طراز آفریده حسن خوبی و نازد اسب و دندان شان بدید پدید و کرج با قوت
 پر زمره و آریه ساکنانش سزایل و جزا و نبات اشش با بسجود می پرستیدند و چنانکه
 و دختر نژاد ایشان حرام نبوده بختی از یاد ترک است و آنجا کوچی است بر قلعه نگاره
 سنگی است برف شبیه بخورگاه در داخل آن پیشانی است که بر کوه میریزد از آنجا فرود
 می آید و از آن آب بوی خوش فیاک میشود چنانکه بماندک جماعتی بوده اند و خواهر را
 بزنی گرفته اند از آنجا که شوهر نیک کرده و مهر زن جمیع ملوکات شوهر کرده و
 پادشاه آنهار زن بوده اگر زن میکرده فی الفور لقب بر سیده داشت که چنانچه
 صطری است لوق و دوق و رازی آن چون طول عمل میسر و اران حرصین میسر و
 بیکر است و پنهانی آن چون خصایجی آرزوی مشتاقان وسیع و بی پایان طول و غیر
 اندیشه هزار سنگ و شصت و سنگت تمام رنگ و پشتهای رنگ گونند

دیار بسیار است و الماس نیز در و در خانهای آن ولایت بهم میرسد ایشانرا عبادتی نیست
 و پادشاهی در میان آنخانمی باشد هر که از هشتاد سال گذشته ویرای پیر و مرشد خود میداند
 و ویرای پیر ستند و از آنجا گوشت حیوان ماده نخورند و در آن ولایت قسمی از آن گور است که نصف
 آن سیاه است و نصفی سفید و هم در آنجا سنگی است که چون آن را در آب اندازند آینه باران
 آید و در یکی از بازارها اندیاز حفره ایست که مقدار یک شبر یعنی یک دست آید و اگر لشکر
 از آن حفره بلب خورد و فاکند هیچ کم نشود خمرز هم از بلا ترکست و مردمش در نهان
 حسن و جمال میدیاشند و بدستور مردم بقرچ چون پادشاه آنها را عمر از پهلایل بگیرد
 مغرول شود و عقاب و انگروه این است که شب و روز با او باران زمین و آسمان اهر یک جود
 علییه است اما معبود آسمان از دیگران بزرگ تر است اسفنجاب از شهرهای مشرق
 و از غور معتبر است در آن شهر طایفه از خلدوندان عقل و دانش می باشد قسطنطنیه
 شهر است معروف شهر در غایت و نهایت است و بخت و شکر فی آن شهر امر و
 شهری در تمام ویزین نیست همواره در الملک قیصر بوده الحال در السلطه است
 علیه عثمانیه است و باستنبول شهرت دارد سه طرفش را دریا احاطه نموده بنامی آن شهر
 مدونهاوه اند و حصاری در غایت استواری و نهایت محکم دارد چه سه باره برود
 یکدگر کشیدند و ما باین را انفاق انباشته که هر چه خوب گیر نیست ارتفاع باره اش
 بیست و یکد رعم است و آن شهر بسیار است و عمارت خورنق آیین استمال دارد
 چندان قصر عالی در آن شهر ساخته و پرورخته شده که از قیاس حساب است و در میان
 نفس شهر خنکوه پایه هم هست از زیر تا بالا غرق عمارت در وقت شام از شهر چرخ

غیت بلخ و رابع است از جمله قباغ آن مسجدت بدارالامان که بنامی آنرا از حضرت سلیمان
 علی بنیاد علی سلامی دانند و در طرف آن نیز عمارت عالی تعمیر یافته که احوال مومنان
 بیاباصونگیر دیگر کسی خواهد که مفصلا احوال آن شهر عظمت ببرد که در ساز و هر آنچه از ^{مطلب}
 بازماند عزیز که درین ایام از آن شهر و مقام آمده بود نقل میکند که در استقبال ^{تصاحب}
 که در آنجا در روزهای جمعه جماعت کثیر از جماعت میگزارند و ایضا قصد حمام است انجام
 در آنجا که انتهای شهر که هر طرفی نشی گسوده است و بازار و دکان است از آنجا که ^{مطلب}
 دکان قهوه فروشانست که در هر دکان چندین از جوانان گل اندام صنوبر خرام من سینه
 بنفشه بودند که لطیفه گوشتی باشند و مانند مقلطیس جذب آنها اگر چه این
 مینمایند ^{مطلب} و لبرانی بشوخی و شنگی و روی رومی و کیسوان رنگی ترک
 نازی شان بزمی بپرده دل از ترکی و نازی چشم نشیان چو ترکی آغاز و شام
 هندوی چین مویان و ایضا بقصد میخانه است که متضمن چندین ^{مطلب}
 اصل شش محل است و هر محل شصت هزار خا و باعث آبادانی آن شهر بعضی ^{مطلب}
 بن بتولوس می دانند و برخی اعتقاد اینکه سام بن نوح بر بنامی آنست که ^{مطلب}
 شهر کتابچه و نقشه از جمله شهر کالان بیج مسکنت و آن ایچ طراز ^{مطلب}
 نیز خوانند از عقب قسطنطنیه جاری بوده بر زمین روس و صقلاب متد میشود و طور
 این دریا قبول صاحب تپان ^{مطلب} و آک چهار صد و سی و سه فرسنگ است و درین
 جزایر بسیار است که در آن مواضع حیوانات غریب الاشکال ^{مطلب} و بعضی
 در جزایر آن ^{مطلب} میسند و ازین دریا و شعبه خیز و یکی جزیره سوهان ^{مطلب}

قریب صد جوی بزرگ بحصول پیوند و دووم شعبه کماثر خلیج و ننگ گونید بسیار و صفتا بسیار
 مستد و شود و اراضی بلخ از جمله سوال این بسیار است و در اوقات سابقه در بلده
 قسطنطنیه کتیبه بود که مندره عالی است یکصد گز طول زده گز عرض بر آن کتیبه که ده بودند و پیر
 آن شماره سُوری از مسین خری هم از آن جنس نصب کرده یک است آن سوار گری بود
 دیگرش نوعی موضوع بود که گویا اشارت بان است دیگر میکرد و قبل این ذالک صورت
 قسطنطنیه باقی نماند و در عجایب البلدان و تحفه العرایب مذکور است که در قسطنطنیه شماره ۱۰
 حکم که قواعد آن باهن از زیر ساخته اند و هر گاه باد بر آن وز و سیل در ظاهر شود و در
 وقت میل آن شماره جزو سفال و غیر ذالک در پایان آن نهند و چون باد ساکن شود
 شماره بحالت خود آید آن اشیا را از آنجا بیرون نتوان آورد و صاحب سفالت اقلیم
 است که در آنجا قریب است و در آن قریه خانه از سنگ ساخته اند و در آنجا خانه مثال زمان
 و مردان و خزان و استران و سپان و غیره افتاده کسب اعضوی بدرد آید یا ببرد
 شود و بهر سنجار و عضو معروف را بصورتیکه مشابه او باشد با انقی الفور بصحت تبدیل
 یا بدین معنی در آمد یاد مشهور و مجرب است و قسطنطنیه پیوسته در تصرف نصاری بود
 تا آنکه سلطان محمد بن سلطان ملوک عثمانی در سال شصت و پنجاه و هفت که لفظ بلده
 از این زمان مجرب است از نصاری انقلاع کرد و کنایس با انکل در آن ساخته مساجد بنا
 و از آنجا زالی یونانها در تصرف آمد و مان عالی شایسته و در آن ملک هم هست مخفی
 نماند که سلیمان شاه که بسینه پشت بلر خون خان بن ایقان بن بلا کو خان بن تو لیجان
 چنگیز خان می پیوند و در قدرت منحل از مر و بجانب و هم افتاده بانصاری محاربه و

میگرد و چون وفات یافت از طفل پیشتر هم این دستور میگذاهند و چون از طفل
 در شصت و هفتاد و هفت پذیرد و این جهان نمود و در شدش عثمان که بود در عقل
 و درست و او در فی تدبیر و کبایست ممتاز و مستثنی بود بر بعضی ولایت و هم در یافت
 مورخان و هم ابتدای سلطنت این دولت عظمی را از آن سال گیرند چه کله عثمانیه
 تا اینجاست و هم در آن اثنا با هم می خطبه و سکه جاری شد و کار او روز بروز بالا کرد
 او را فتوحات موفور دست داد و بر بسیاری از آن ولایت دست درآورد و سقصد
 و بیست و داعی لبیک گفته در بر ساند فون گشت و او چته هر ملک و ضبط و ضبط
 و نظم و نسق و مصالح تمهید قواعد تازه و قوانین بی اندازه بر نهج خوب و بر سر
 بنیاد نهاد چنانکه با حال که این سواد به میاض میرود آن رسوم و قواعد در میان
 اولادش مستور و مسلک است و سرسوی از تو اعدا امین عثمانی تجاوز نمی نمایند بناگاه
 علی روز بروز مواد جاه و جلال و اسباب حشمت و استقلال آن سلسله در تزیید و افزایش
 فو در بنهونی دانش کسیکه راه رود اگر سچاه بود بر فترت از راه رود و چون اهل
 بر عثمان اسم پادشاهی و سلطنت اطلاق شد لهذا و در این عالیشان اسلاطین
 عثمانیه گویند پس از عثمان از خان شهر و مدینه که از ستم مملکت و دست پسندید
 و بعد از خوندار سلطان مراد نیز بفتح بسیار از احوال موقوف شد بعد از وفات
 او یکدم بازمیکه معاظمه تمیز گورگان بود سایر پادشاهان فرنگ را بهریت و ملک
 سخر ساخت و بعد از سلطان محمد فتح قسطنطنیه نمود بعد از سلطان بازمیدانیم
 ثانی که مولوی جامی سلسله نامه بنام او کرده بسیار ولایات فرنگ را مخلص ساخت

و همچنین پس سلطان سلیم سنجق افراسیاب بجان وانهزم نمایان شاه اسمعیل صفوی و قایل سلطان
 علاءالدوله و تسخیر مصر و شام و حجاز و عرب و یار بگز نمود چنانکه در او باقی گذشته است یعنی از آن
 گذشته با اجداد سلاطین روم همیشه با قبال و استقلال کمال گذرانیده اند این زمان که قریب
 هشتاد سال شده روز بروز ترقی در تسلط ایشان واقع است امروز سلطان السلاطین خلیفه
 اعظم شهبانیه معظم سلطان عبدالحمید ملکه و افاض علی العالمین بر او تسلط است
 پادشاهی روم و ننگ و سیر شاهنشاهی و ننگ و سایر مصالح شک و تر و جمیع قطار بحر و برکن
 غایت است و عظمت دارد اللهم خذ السلاطین الاسلام بنایک صبر و صبر و صبر
 و رعایت است و بزرگی گشتند که با به دار و بازار مرغ فروشی آن شهر کفر سنگ است
 طرفش سیزده فرسنگ و عرض قلعه اش بیست و نه در عمارت فاعش شصت در عمارت بناوه اند
 دو دروازه دارد یکی از باب الذهب و دیگر از باب الملک گویند میان این دو دروازه در
 که ستونهای آن هم این است و سقف آن از این است ساخته اند بر بالای آن بازار است که
 در و گنبدش نهلیت یک کف بکار رفت از جمله عمارت است که از این بر کبر و دو صد ستون مرمر
 و یک هزار و دو صد ستون مس مطلقا که طول هر ستون پنجاه در عمارت است و ساخته اند
 و یک هزار و دو صد دروازه از این ساخته اند که از این مای طلا و طلعه های نقره گرفته اند و غیر این
 دروازه های بیرون آن از عاج و صندل است و بسیار است و یکصد و سی و شش طلا که
 تمام طلا بر آن محکم ساخته اند و مقصد منبر و ده هزار کاسه نین است که از طلا نوشته
 طول و عرض آن هفتاد و یک فرسنگ است و در آنجا شکای ساخته اند و آنرا بساط خوانند
 و سخوالی یوانی زرین کرده بر آن تصویر انبیا علی بنیاد علی سلام ز آدم صفی تا قائم

انبیا صلی الله علیه و سلم شیدانند پنداری که در آدم نظر میکنند و گرداگرد آن بلیصده
 زمین است و بر سر ستونی اجزای وزنگوها از طلسم که هر گاه دشمنی قصد نماز کند جز با
 خود بخورد بر همه خورد نامرگ گاه شده دشمن اوف کت و این عمارت اگر چه پیشتر کنیز بود
 اما این وقت از آن ساخته اند از ولید بن مسلم نقل است که در شهر رومیه بازار بطیاران
 رسیدیم نزد بانی ظاهر شد چون بالای آن برآمدیم باری دیدیم عظیم و طولی که طرفان
 نشسته بودند چون قدری راه رفتیم باز دیده ظاهر شدند فرود آمدیم قضای دیدیم
 قریب شش گروه که مردم در آن بی بی و شر و سود و سودا مشغول شدند و کینه در میان
 آن تضاساخته بودند که در سوی بسوی شرق و در سوی بجانب غرب است و برین دو گروه
 و بیای هفت رنگ و زرقتهای مصر و قرنگ و نخته بودند و دیگر تکلفات بجا برده
 و در کتاب عیون الانسان فی طبقات الاطباء مسطور است که در شهر رومیه سیکل الشمس جا
 بود که آنرا زبان یونانی سیکل الیو یعنی آفتاب میگفتند اندو سیکل اعلیونوس نیز خوانده آن
 و در اینجا صحنی بصورت نشان ساخته بودند هر چه سوال کردند بی جواب گفتی وضع
 انصورت سقلینوس بوده در علم نجوم سیه و میه است که تکلم انصورت بنا بر آن بود که او
 با لای خط حرکت سیه سیه در غایت مناسبت اوقات کرده بروی نصب نموده
 بودند یکی از روحانیت انکواکب در وی حلول کرده لهذا هر چه سوال کردند بی جواب
 باز وادی و نام انصورت مقالین بود و آنچه در تفهیرل روحانیا کو اکب سیکل الحال
 سیانه حکمای صابیه تعارف است و مویده یعنی است و تفاهیل نظام در کتب انصورت
 و ارباب نجوم و غیره نبات مسطور است لکن لاطلاع علیها فالینج الی کتبهم والله اعلم

ششون شهر زکویت بعضی ششون و بعضی ششون خوانند برکنار می طواص است
 مردمش نه هرب نصای و از زود در اینجا نوعی از سر سازند که چون در چشم کشند سیاهی آن زایل
 نشود و بهر ایشان خلیه طلاق در دست زن باشد و در اینجا چشم است که هر که برین
 ببرد و بعد کسی از آن خالی موکل کرده اند که مردم را از رفتن با نخد و مانع آید تا هیچ حیوان
 در آن چشم نگذرد و ششتم از بلاد فرنگت بعضی که شش نیز گفته اند و در اینجا صنعتی از مردم
 باشد که نصف روی ایشان در غایت سعیدی و نصفه دیگر در غایت سیاهی است
 زده گران و تیر سراسر دو ولایت اند در طرف تل باب ابواب کنوکر آن گشت با
 قاتلهای طویل در رویهای پهن و چشمها کبود بغیر از زره صنعت و یگر نمی دانند تا باغ
 غیر دست میداشند و درین باب مبالغه از حد میرند چنانکه اگر شخصی بخانه یکی
 از آنها مهان شده باشد و پس زده سال بد ولایت وارد شده خواهد که جامی دیگر
 منزل گزیند بر سر مهان بهم جبال و قال انجامد قبل ازین بار اندر سی و بیست و نه کلم
 قرب جوا عمل تل باب ابواب که گوشتهای مردگان طعمه کلافان ساخته و در آن
 در سر بگذر ششتم در میان آنها هم معمول بوده است که در صد سال همه شرف اسلام
 شرف شده اند و از آن فعل شش نجات یافته بر دل حقایق منزل سالکان سالک
 سخوی و مالکان ممالک خرد پروری محبوب ماند که چون ششم از کیفیت تسلیم ششم بود
 خامه داده آمد و جب است که اکنون شش از کیت تسلیم ششم نیز زبان قلم حواله کرده
 ختم این باب نماید نظم چون ششم گشت آری است: بان رنگ و بوی دل خوا
 همان بک این دم بعیش نشاطه کتم و تیرب بختم باطینم سخن گامی کتم

بی دوستان دوستگانی کنم الا اقلیم اسد مع این قلیقه منسوب است و لون عایمان
 میان حضرت و بیاض باشد و ابتدای اقلیم هفتم از جانب مشرق است و از بخار بلوچ
 و ماچو گذر و پس بر بلاد کیماک و آن و شمال بلاد خلیج و جنوب بلاد ترخان و طول این اقلیم
 از شرق تا غرب شش هزار و نهصد و شصت و سه میل و پنجاه و چهار دقیقه است و عرض یک
 کیصد و هشتاد و پنج میل است و تحت این اقلیم شصت و هفتاد و هفت و یک فرنگ و یک کروز
 است و در این اقلیم عمارت کثرت و در تمام آن بیست و سه شهر و بقول پنجاه شهر دو کوه
 غلیظ و چهل و نه و در بار و در شهرهای مسلمانان کی بلغاریان است که نزدیک برود
 آن و قندهار از غایت و دست در موضع آبار نزدیک بلغار از انبیه بلغار سپهرمان
 یافت است چنانکه پیشتر مایه آن وقت و در سکن نامه آورده که از انبیه سکنه روم و
 اما قول اول صحیح است و بلغار سه شهر است یکی بلغار و دوم سوار و سیم اول و از اطراف بلغار
 همه کافرانند و شهر بلغار طویل و عرض است و قصور و عمارت آن از چوب بلوط است از
 اقطان و کوماه راه است چهار طویل بلغار بیست است و شب فصل زیار چهار است
 و این شهر با عقاد بعضی در نهایت شمال و اقصی نزدیک قطب شمالی در اوایل فصل
 صیف شفق آنجا غالب شود و در ناحیه بلغار غایت که نصف ستار اقلان است ماه بجانب
 یمن و شاه بجانب شمال است مثل لام و الفه وقت خوردن بهم منطبق گردد و گوشت
 آنرا اکثر امراض آنافع است خصوص سنگ کرده و شان و بیضه و چون بر برف گذارد
 برف سگدخته شود و از ابو حامد ندی مرویت که در بلغار شخصی دیدم از نسل عاویان که
 نهایت طویل القامت بود و در خدمت پادشاه آنجا مقرب تمام شد و در پیشگری که او بود

بودی هم میسر شدی و خصم هر کس یافتی و اهل بلخ را جمله مسلمانان اند و در مذبح جعفری سخن
 و دینار و بایستی پسندیده باعث اسلام آنها را چنین گفته اند که وقتی یکی از بزرگان بدلت
 و بدو ارگشته قضا را با و شاه آن ناحیه را عارضه بود که جمیع اهلها از معالجه آن بجز معسر بر
 دستبرد شدند آن بزرگ بعضی رسانید که اگر یک عهده نماید که بعد از صحت یافتن
 مسلمان شود من متعهد دفع آن عارضه میگردم پادشاه بعد از شفا یافتن مسلمان
 و بتدریج مردمش نیز مسلمان شده اند از اولیای آن ملک یکی حضرت شیخ حسن بلخاریست
 که قطب وقت بوده و دیگری حضرت خواجه احمد است که حکیم سنائی غریب نامه بنام او گفته
 و در غزنین بر بالای قبر سلطان محمود آسوده رحمة الله تعالی علیه منقلب در غریب
 ساوس افتاده اگر چه داخل اقلیم است اما بیرون از اقلیم توطن دارند چنانکه ایامی
 از آن سفته و متغلبیه چند قوم اند از غایت شدت وصولت به خرم را پادشاهی علیحد است
 همواره لوای مناعت هر یک دیگری می اندازند اگر ایشان را بیکدیگر خلاف و نزاع بود
 هیچکس طاقت مقاومت ایشان نداشتی و اجتماع مذبح نصاری دارند و بعضی
 اقباب را بمعبودی می پرستند و پیشانیان محمد بلوغ رسد تیر و کمانی بروداده او در دست
 نمایند تا بجهت خود سباب سعیت بهم رساند و زنان آنها سر و پا برهنه بیرون می آید
 و گردن بار و بزرگ گردند و دختر را بر سر زایی گذارند هر که را سیلی بهم رسد معجزی آورده
 بر سر وی می اندازند و نام زنی بودی می گوید و آن دختر از منزل نرو و تا بوقتی که
 شوهر نهند و در مذبح ایشان تابیت و خیزن جایز و شایع است و در نزدیکی ایشان موضع
 است که قوم آن موضع را خلیس یا حوج و ما حوج اند چنانکه یک گوش را بجای زوش بزرگ و گستر

و گوش دیگر چون کلیم بر جو و بوسه سازند و قد ایشان یک شب و نیم است و در رنگ بسیار چنگاها و
 و مانند سنگ فریاد کنند یا جوج و یا جوج با تخم بسیار از اهل تاریخ از نسل یافت
 بن نوح اند چون هر یک از اولاد یافت بقطرعی از اقطار زمین فته آغاز زراعت نمودند
 یا چون و ما جوج را با تصامی ارضی مشرق فته بجای که سگ کند ساخته شد تصم
 و در بعضی تواریخ بنظر رسیده که چون از قلم هم بفرم بگری بجای کسی ششماه و در
 و ششماه شب آنجا نتوان بود و بعضی بزرگان آن که از آن خود و بجانب چین و هند
 که در آن نواحی گذر کنند از نسل یا جوج و ما جوج جمعی کثیر بوجو آمده است و حضرت
 ابن عمر رضی الله عنهما روایت میکنند که بنی آدم ده جزو اند و از جمله نه جزو یا جوج
 و ما جوج اند و نیز در سایر عالم و در بعضی اخبار آمده است که یا جوج و ما جوج دو طایفه
 بر طایفه منقسم بچهار قسم میشوند و یکفر از ایشان نمیرد تا هر کس از نسل خود نبیند تا
 طبقات یا جوج و ما جوج بکسب طبقات منحصر در سه صنف باشد اول جماعتی اند که
 هر یک از ایشان را یکصد بیت گز قد بود و عرض بدن با ششماه باشد و دوم زمره اند که
 هم طول قامت و هم عرض بدن ایشان یکصد بیت گز است سیم گروه اند که طول
 و قدرت ایشان از یک شب چهل ^{بیت} میگذرند این صنف را کلیم گوش گویند و میل در کردن
 یا جوج و ما جوج مقاومت نتوانند کرد و از اجناس و اقسام وحوش و بسیار و
 حیوانات ضده بگو با ایشان باز خوردنجات نیابد و هر که از ایشان نمیرد گوشت او را
 و آنها را ملتی بومرپی نباشد و در رنگ حیوانات معاش کنند و صورت ایشان مانند آدم است
 حوی و عادت دو دوام دارند و بفرزگار صنعتی دیگر نمیشوند و ایشان را کاری نیاید

و دیگر گریه بگیرند و خراب کنند و می ترخون ضعیف تر خورد و در نیک ایشان بسیار سفید باشد
 بر من و پنی ندارند و چشمهای خود دارند و می بجزر بر ایشان نیست و ایشان از عمر بسیار
 اینی آدم دراز است و در حد و ایشان سر و برف بسیار است هر سال ایشان از باران و باران
 کلان بفتد و اصدی کرده بخورند و چندین ماه گوشت او بگذرند و صاحب وقت
 اصف از مورخان دیگر نقل میکند که ستیاجی راز و القصرین که بر بسته و بعضی گفته اند که
 بحدت ذوالقصرین است که سکن رومی باشد بهر وقت میرد ذوالقصرین فرمود تا
 های آمین بزند و با مس گداخته ششها را با هم مضبوط کرده ساخت طول آن سیصد
 مده است و عرض آن یکصد پنجاه کرده و بنامی آنرا آب رسانیده اند از قلع برای
 کوهی و دروازه بران کشیده اند که دو تخت دارد و هر تختی را عرض شصت گز است و ارتفاع
 هفتاد گز و بطبری و ضحامت هر دروازه پنج گز از روی گدخته ریخته اند و قلعی بران
 زده اند که طول آن هفت گز است و کلیدی نیز آویخته آن هم بقدر هفت گز و بیست
 و چهار دندان دارد و در پنهان برابری سسته باونی و پادشاهی که در آنجالی است هر جمعه مقرر
 کرده که جمعی از قوم قوی بیگل در بخارود و گزهای گران همراه بروید یکبار آن گزها
 را بران و در نشاند و قلع در را بچنانند و دولت بران کنند که این و پاسبانی دارد
 و این سخن نیز شهرت تمام دارد که یا جوج و ما جوج هر روز یکبار پیش خدا آیند و سدا
 به نفس و کمال زبان بجایی رسانند که انگلی باقی مانده چون مانده و کوفته شوند
 بگذرند که صبح آنده سولخ خوابیم که چون سحر شود بقدرت الهی آن سدا بر نشانی
 میند گویند در زمان حضرت رسالت نباه علی الله علیه و سلم آن سدا سوراخی شد

بعد که گنجایش داشت از آن زمان که شاد و تر شد میسر و آنگاه با تمکد از سر رسید و کل آن بیرون نمود
 برآمد و چون بموجب حده ای وقت برآمد آن چهار سدن سدر را سوار کرد و بیرون رفت
 در فیمین افروگیند و هر جوانی که یابند بخورند و بر تمام خلق زمان فایز آیند و قهقهه کشند
 باشد که جماعه اول ایشان ریاضی عمیق را که در آن هفت گروه باشد تمام نوشتند و جماعه
 دوم از ایشان که رسد گویند در اینجا وقتی آن بوده است که چون مردمان اهل آن گفتند آنچه بد
 آنجا کشته نشوند و در جن جنین شام حضرت امام محمد و حضرت عیسی ^{علیهما السلام} و حضرت یحیی ^{علیه السلام} و حضرت یونس ^{علیه السلام} و حضرت
 و با وجود گویند که از تمام بنفیان بر ختم و بر باطن آسمان افکند و قدرت الهی تیری بسیار
 خون آلوده باز گردانید سبب خوشحال شوند گویند اهل آسمان نیز مغلوب ختم بعد از آن صاحب
 عیسی ^{علیه السلام} حق تعالی کریمی را بر آنها گمارد و این کرم را ضعف خوانند و آن کرمان در گوشه پاک
 ایشان روند و آنجا عتد او ریگ شب بپاک سازند و مردمی که از ایشان در گروه با قلم
 شخص با شاد و خادوی کنان بکانه های خویش باز آیند و بعد از آن حق سبحان و تعالی
 بارانی سخت بار کرد روی زمین را از حیاء و پلید ایشان پاک سازد و بدریا از زود و در کتاب
 مسالک الممالک مسطور است که واثق عباسی این معصوم خوست که تا بحقیقت سزاوار بود
 با جوج طلوع یابد بنابر آن در ۲۲۹ روز و صد و بیست و هشت سال و شش ماه و بیست و یک روز
 شخص آن حضرت را و او از سامه بار سفینه رفت و از آنجا به بلاد آن رفت بدین شهر که
 در آنجا پیش تر خان ملک رفت ترخان دیلان جمله وی گردانید و آنجا عزت و جلال
 شبش روزه راه رفت تا بر نیی رسیدند که از آن بوی ناخوش می آید و در راه در یک
 ایستادند و رسیدند و کوی بنظر ایشان آمد و قلعی که جمعی در وی نشسته بودند از آنجا

در آن موضع اثری بود و از آنجا نیز بیشتر بسطت و منزل دیگر طی کردند و جسنی رسیدند و در آنجا
 رسیدند و چون روز شنبت اگر چه پادشاه اندک بود اما صحرا و اماکن بسیار داشتند و از آنجا نیز
 هزار حصی لغایت حصین که مستظلمان سید جوج و جوج در آنجا بودند و چون اسلام شدند
 و در مدینه خفتی بودند و زبان عربی و فارسی می دانستند اما از سلطنت خلفای عباسی خبر
 نبودند و بعد از تصدیق سلام از روزگه بد شدند و بنیافت قیام نمودند و در دیگر روزها نیز
 سید بودند سلام کوهی دیدند و دیگر بر آن کوه سح قمر گیاه رسیده بودند و پیش آن و در میان آن
 چنان قلعه و سدای بلند کرده بودند که زیادگی گنجایش داشت و تحقیق سید نوعی که سید
 سحر آید معانی که در بعد از ملاحظه عنان ملک طرب خلیفه بر تافت و در مدت دو ماه در موضع
 نامرقد هفت فرسنگ بود و آبادانی رسید و از آنجا راه خراسان بسامه نهاد و باز آمد
 غیبت سلام در آن سفر خطیر و کوسال و چهار ماه بود و قسوس شهرت در شمال بلاد روم و
 از شهرهای اوقیانوس است و صحاب که سبب بیان آوردن و گریختن آنجا و تقاضای
 و مسطورت از آن ملک بودند و در یقین عدد ایشان اختلاف است و از شهر تا غار ایشان
 گروهت و در غار بجانب شمال است و آفتاب آن تابد و بر در آن غار مسجد است که دعا خوانند و حاجت
 و در شب بالای آن غار نوری عظیم ظاهر شود چنانکه در شهر میگرد و در تاریخ عباسی مرقوم است
 که واثق ابن مختصر را و او عیبه شد که بدستور سید بکنر حال صحاب و موضوع غار معلوم کند
 محمد بن طویسی منجم را که از خواص او بود و فرستاد و مذکور تقریر کرد که ز فقیه شمس السین که میان
 و رویست چند روز راه های سخت بریدیم و کوه های عظیم نمودیم تا بصحرای رسیدیم که
 در آن کوهی بود و مفرد که سحر کوه دیگر پوسته نبود و خورد بود که قطر در آن از نیر گرز نماند

مهت و اما نهایت بلند و درین آنگه سوراخی بود در سنگ که حکایت بر بالای کوه
 رفیق آنجا چاهی غوطه می کشاده مانند غاری و همی بسیار و درین وقت و کشادگی آنجا در وقت
 صد گز بود و در چاه نظر کردیم از زیر آبی می نمود و از کوه نزویک آنجا شدید آن سوراخی بود
 درون فقیه تصدیق قدم و در آنجا جابه در سنگ گنده و ستونهای از سنگ شدید
 بدان جا بقدر پنج گز بود که بزبان آنجا می بایست رفت چون خواستیم که برویم گویانان
 شدند که ایشان را بنید بوی افی تا بسخن آنها اتعانت کردیم شمع گرفته درون شدید
 شخص او دیدیم خفته یکی از ایشان کوه که امر بود و بر ایشان جامه بود از جنس گلیم نجیب
 بود و آن ایشان بر جای بود خشک شده دست بر سینه آنها نهاده می اثر روی در
 آن باقی بود چون بر شدید بنیاد از آنجا آمده متوجه در آنجا فقه شدید باطل بلده است
 بعضی باطل نیز گویند و مردش بیکدیگر مشفق و مهربان باشند چون تکلم بزودی بلبر
 دیگر شوند قدری آهن شش گرم کنند و خیری از آنجیل بر خوانند و در چوب فرو برند آن
 بانوره گرفته بالای آن دو چوب نهند و همت زده آن آهن را بر دار و چند قدم
 بند از پس دست و می را به چوب نه کنند اگر او را آبله شده باشد مجرم و گناهکار بود و
 بی گناه باشد و جماعه دیگر از آنها همت زده را دست و پا بستند در آب انداختند اگر آب فرو رود
 گناه در چوب آب و را قبول کرده و اگر فرو رفت گناه گار است که او را قبول کرده شخص را
 بسیار است چایها شهرت در نهایت ولایت مغرب اهل اندیا از اولاد و حامد
 و حضرت شکر فی آتش که تومر بر چست الهی آن مسلمان اند و الله عالم چون گشت
 قلم در عرصه تحریر کیفیت آباء بر همه و امرا و نکات مناسبه با آن ساز و سحر از زود

از این بیان بجانب سیم کما و عذاه فی الیغوان کتاب بزم زبده الاخبار
 و ششم آید چون سد تعالی باب سیم در بیان مساحت چهار ربع زمین که شش
 و یوروب و آمریکا است مطابق اخبارات انگلیزی که فی
 ابو محمد حسن شعره بعضی مخادیم میسراند که حکای فرنگ تمام روی زمین را منقسم بسیم
 که ششیا و یوروب و آمریکا است کرده بودند و از آمریکا که حصه چهارم است واقف نبودند
 بعد چون از حصه هم شش را وقوف دست داد آن را در اول حصص شش ساخته چهارم
 قرار دادند چنانکه در حصه چهارم نوشته آید بحال بقدری از روی اخبارات آنفرقه تجرید
 تا بسبب فطن حقیقت احوال طرفین که متضمن فوائد کثیر است واضح شود اگر چه در بعضی
 مواضع تکرار مطلب اتفاق افتاد لیکن چون آن معنی هم موید اقوال سابقه بود متحصن نمود
 بیان حصه اول از حصه نامی اربعه ششیا نام بدانکه ابتدا از زمین حصه
 ششیا است که اول مردمان از آنجا وجود آورده اند و نسبت به آن حصه دیگر کلا نسبت طول
 اربعه ششیا و ششصد و هفتاد و سه است و جایکه عرض مسافت بسیار در آنجا
 چهار و ششصد و بیست و سه است اگر مطابق اقوال حکمای هند و از زمین خط استوا
 ششصد و یکصد و بیست و سه است و در بیان بنگاله و پهار و غیر آن بسیار ملک
 و در جانب شمال آن بهوش و تبت و جانب شمال تبت تا در طرف شمال بنگاله اندک کابل
 بترت ریجا و نیپال و کشمیر و کابل و جانب شمال بنگاله شام است که بطرف شرق چین است
 و جانب شمال و شرق چین جاپان نام شده جزایر آن متصل بنگاله جانب جنوب و شرق
 لک بزرگ است و جانب شرق برهمن سیام و سنگن است و جانب غرب هندوستان

فارس است و جانب غرب فارس بزرگترین عرب و در جنوب و شرق هند و غیر ازین خبری است که
 سواتر و پیرنودینا پانچوف اند سرحد شرقی آن آسام و ملک برهاست و جانب جنوب
 بحر عظیم هندوستان و جانب شمال و غرب دریای سند و جانب شمال آن هرکوی که است
 از کوه همالا ابتدا برآمده باشد شاخه های درخت تا گل و گاجار رسیده و در جنوب تا مالک
 رفته طول هندوستان جایگزین زیاده و درازی دارد یعنی از کشمیر تا کنار می انقیر یک هزار و
 و هفتاد و چهار گز است و پهنائی آن جایگزین بسیار پهن است یعنی از زمین شهر پربت
 تا گراچین بندیکهار و ششصد گز است و کوه کلان در هندوستان هلالا که از
 جبال گنگا سر مشرف شده تا شمال بجزیر ساند تا کوه زنگان میرود تا چهار هزار گز
 میرسد و در شرق همین کوه ملک بنگال را از آسام و چین جدا میکند چنانکه این کوه از
 کوه همالا بلند است و بیشتر در زمین امیر کاکوه اندس را مردم گجان می برند که بلندترین کوه
 است لیکن آن چهارده هزار و در عدد دستی بلند نیست و این کوه از دریای شور ^{۱۸۰۰} هزار
 و شصت دره و دستی بلند است و در متصل بنابرس کوه بندیهاجل سیم
 کوه راج محل ابتدای آن از دریای شور در طبع محل قرب رود گنگا رسیده باز از جنوب
 کوه تیل افزوده چهارم در جنوب هندوستان کوه ملی که از ان صندل و چنبری
 بویا پیدا می شود و مسوای اینها دیگر کوه پاره های خورد اند و رود های هندوستان
 خورد و کلان بسیار اند از رود های کلان اول گنگا است که از کوه همالا بر می آید و در
 سیانش گندگا و گنا گها و تهناد و هاندا و غیره ملحق می شوند و در هندوستان
 بکنار و ستیصد گز که در کوه از جانش حقیق بر گلته بدریای شور میرود و دوم

که از کوه کلان برآمده باره و سبلج و بیاسا و زاوی و چند با گاه پست و جنباب و غیره بکوه کرده
 سیلان کرده به بحر هندستان منتهی می شود و تیم در بای بر کوه از کوه برهه آمده در زمین
 و آسام گردیده و در کوهستان شمال و شرقی بگال آمده جانب هندستان نزوی
 چاکام در پدما آمده و سبلج بگال داخل شده غیر ازین بودا مثل جنبان و نریا و کوه بودا
 وری و کرشاد و جبل و غیره بایند و تقریباً در موم هندوستان کسی نکرده بکن لقب
 معلوم می شود که دره کرو و خواهند بود اصل زبان هندو است و زبانهای دیگر از
 استخراج و باقسام علوم و انوار عفتون کتب انفرقه ملک اکثر علوم از ان قبیل اند که به
 و قوف و مهارت بران انقباض بر مارج مطالب علیاوست می دهد و لیکن بسیارند
 قبایلین قریب نهصد سال گذشته که مسلمانان در اینجا آمده اند که زبان فارسی و
 و تعلم علم عربی مروج شده الفاظ فارسی عربی به صرف و ضمما و آن آمیخته قدری فصاحت
 پیدا کرده در هندوستان تخمیناً مع زبان کشمیری و کاشانی و گیل زبان باشد و هندستان
 سه دهه سابقین مروج اند اول مسلمانان دوم هندو سیم نصاری مذاهب چهارم سنی تمام
 رواج یافته و خلاصه کیشین آئین آنها که اکثری این اقسام حیوانات و در کتاب ایضا
 شافیه و ترکیه و تصفیه نفس و تسبیح و القیاد و روحانیات علمی و فنی و سواد و اوقات
 از آنها و الزام صدقات و خیرات مقرر و تعیین ایام و ساعات و نظیر و تقاول در امور
 و تکلیف در اختیار ماکولات و مشروبات و صورت معاش سجدات و اطوار و تسلیم افسانهها
 سلف و تقاضای غیر طریقی بشوایان خود است و بعد از آن که در پنجاب ظهور
 طرح نهاد و گونید سنگ بر روی چند بر آن افروخته در داج و او اسما که سواد

مال
 خزان
 ۱۲

اعظم هندستان بر دو حصه تقسیم میشود شمالی و جنوبی و جانب مدیون شمالی هندستان متصل
 گوهرت بحر است و رود نرید و جانب غربی شمالی هندستان رود بار سند و در جانب مدیون شمالی آن
 قطا کوه هالا و جانب حد شرق آن ملک برها و جانب و در نرید و دریای نشونیه نام است
 که صوبت جانب غربی ملک ننگ جانب شمال رود گنگ یکی ملک شهبلا است که آن را مظهر
 نیر گویند و جانب غربی شهبلا لکنو است جانب جنوبی و غربی آن رود گنگ جانب شمال آن
 نیپال است و رود بار کلان که اگر نام از کوه هالا بر آمده قریب بحر شجر بار و گنگ می بیند
 و رودی دیگر کوسنی نام است متصل لکنو بر آمده جانب شرق کاشی پاپن گوبال او بر رود نرید
 ملحق گشته طرف غربی آن بانس بریلی است که تبصره افغانان بوده و جانب و گنگ
 چهار است و جانب غربی آن عظیم آباد است که تخمیناً در پنجاد و کبهه مردم خور هند بود و
 زمین گه نام از معابد مشهور است و در آن سواد شخصی مستحق بوده او مار شده بود و جانب
 غربی کاشی بنارس است که در آنجا علم ستر و راج دارد و جانب جنوبی و غربی و کاشی
 بدیل کبند است و آنجا نیز نامی جامی معین الحاس است جانب شمالی و غربی بدیل که شهبلا
 است پس رود بار هم بعد تصرف مسلمان شهر گره یعنی اکبر آباد در آن نزدیکی در سلطنت
 شده و از آنجا گذشته شمال رود گنگ و او به است و از کلان عصاره اضلع بر پاک و
 قنوج و فرخ آباد و علی گده و برج نام ملکنی است که زبان روز مره آنجا نیز برج گویند و
 طرف شمالی ملک کشمیر است که چار حدش را کوه هالا محاصره کرده است در آنحد و
 پنجاب است و از شهرهای کلان آن لاهور و امر سرت و جانب جنوبی ملک پنجاب سوها
 جیوت است و کلان امصارا سنجی نر و کانپور و لود و هیور و جانب غربی راجپوتان و زمین کانپور

میان ریگستان و چوستان واقع است دیگر مصار نیز وارو و جانب حد شرقی و جنوبی آن ملک
 مرزیه و سندیه است که حد جنوب غربی آن ملک تا گوات است و شمالی و شرقی آن تا رود بزرگ
 دار الفاران گوالیار و شهرش کروان است اگر نه شصت و سه دره دور است و جانب شرق رود بزرگ
 سندیه و ملک سندیه سبب حاصل بودن ریگستان از راه چوتان علیحد شده است سی و دو ملک
 سندیه و رازی سیصد و شصت و سه دره و پناه یکصد و بیست و یک دره و سیصد و سی دره
 جنوبی هندستان در تصرف نظام علیخان دوم در ضلع غربی بر لب دریای سندیه است
 حاکم قندهار فقط و ایضا بداند که حد شرقی نیبال سواد بون است و جانب شمالی و غربی آن
 شهر کویست و از آنجا گذشته در طرف آن سام بدیه و ختی و منی پور در تصرف ملک
 به است و در آنجا مردم ایوبی علم اند و بعضی عمران میباشند و جانب
 جنوبی و غربی ملک بنگاله جلگه است که اکثر مردم هندو بان معتقد میروند پس پیش
 معیار آنها الفدر مردم سبب بهم رسیدن آذوقه و خوردن آب شور و چهار پاناد و آب
 هوامیر نکه توده توده استخوان از لاشهای مردگان افاده است و این سفر خیلی نفع
 و بر لب دریای شور مندرج است و از آنجا گذشته بندر منی است و از آنجا گذشته ملک
 و بیجا پور و سکار خاندیس و ناک پور و حیدرآباد و سنگ پتن و سرب پور است و جانب جنوب
 مندرج تلنگ است و از آنجا گذشته مهونا و چری کلان که مکان فراسیسا دیگر شهر است
 که از سیصد و چند سال در تحت حکم نصلاهی بر تکیس آمده در تصرف آنها است و جانب
 جنوبی مندرج جزیره سنگ گدیب است که اکثر مردم نیز گویند طول آن دو صد و هشتاد و
 یکصد و ده دره و نیم است و از آنجا که مردم شهر سندیه نسبت بدیگر ملکهها در آنجا وارید خوب گران

بهماست می آید و در زمین سبز بسیار گام خیز است در آنجا خاریفت سهند مانند هند و با
 پوشیده و برایش آنجا سکونت دارند و جانب غربی سنگلاخ بسیار است که سکنان آنجا
 مسلمان اند از آنجا فریره می آید و جانب شمال آنجا نیز دیگر است و از طرف شمالی و جنوبی
 سهندستان نیست و از آنجا گذشته ملک نامدار است که بسیار کلان مملکتی است بلکه قسم
 منقسم میشود بکسی حکم علیحه دارد و یک قسم در تصرف پادشاه چین حصه نیم حکم
 متفرقه دارد از جانب غرب با یوروب اتصال دارد در میان دریای شور است که
 سهندستان چهار نیمه و دور نامدار اکثر مردم مسلمان اند بسیار زبانها و افراد و مردم آنجا
 از سگان آریه ما و گردون میرانند و جانب شمالی و شرقی چین است طول آن سهندستان
 پانصد و هفتاد و کرده و عرض چهار صد و چهل و دو کرده جانب شرق و جنوب چین
 شور است و جانب شمال چین چهار صد کرده و دواری محکم بطریق قلعه بر آنجا مملکت
 اند جانب غرب آن نسبت به قیاس معلوم میشود که نسبت به نام و زمین در چین
 مردمان و نفع است هر چند سواد چین نسبت به سهندستان کمتر است لیکن کثرت مردم
 و وفور آب و می از سهند کلان تر شده تخمیناً در بزرگه کرده مردم خواهند بود از چهار هزار
 سال بلکه زیاده سلطنت آنجا برقرار است و آنجا بزرگان و سلف خود را بسیار ستند از دیوان
 هند و خندانند و زبان آنها عرب و حرکت کمتر است و به گمان مردم را بشخص خود آمدن
 نمی دهند تا آنکه آنها نهایت کمزور است اکثر از چهار طرف شکست خورده اند از
 چند سلسله پادشاه بعضی ملک آنها بزرگوار بازوان نزاع کرده تا حال به آن ملک دست نرفته
 نمیتوانند گرفتند و چندان خورد چشم میباشد بنابرین از مردمان دیگر ممتاز اند و علم

آنها افکار و مکر بسیار است شرافت را در میان آنها اعتباری نیست فقط علم را اعتبار است و
 سطح خشانها که کتابها در آن منطرح کنند بسیار است و کتب علوم بسیار بعضی جزایر نیز در تصرف
 آنهاست در جانب خط استوائی و چو چایان و چهار پنج بلاد دیگر فاما تنگن و چند بلاد دیگر در تصرف
 پادشاه تنگن است و آنها هم زمینی دارند و خط آنها نزدیک با خط چینان است و غربی که مروج
 سیاه نام الملکی کلان است و نیز شرقی ملک بنگاله نام برهما است مسافت آن زمین در
 طول آنرا کرده و در عرض ششصد کرده و بقیاس می آید که ساکنین آنجا یک نیم کره مردم
 خوانند و نسبت بسا اهل حال غلبه آنها زیاده شده است اکثر زمین مشایخ چند ملک است که
 کلا تیرین هم پیگوست زبان روز مره آنها مطابق چینان است پادشاه آنجا بر عیال بسیار
 ظلم میکند و از سلطانین آن امرور که جانب شرقی است حکام واقع است و از او فی نام رود با
 بر لهر گنگا در است فاما ملک بلوچستان که جنوبی آن بحر هند است و غربی آن پارس و شمال
 آن کابل زمین آن طولاً پانصد کرده و عرضاً سیصد و پنجاه کرده در آن زمین سیصد و
 کلان مساحت آن بسیار و آرد و نموندمی باشد چند سر کرده و سردارند اکثر خرد
 آنها گوسفند و میش اند و در آنجا گوز و سیدامی شود و میوه درختان آنجا قابل تعریف است
 چون همه مسلمانان متعصبند و بغیر مسلمانان و حاجیان کسی در میان آنها رفتن نمی تواند و در
 ملک کابل جانب شمالی بلوچستان واقع شده شمالی کابل قطار کوستان جهالا است و غربی
 آن قندلمر جنوبی هرات فاما ملک پارس طولش یک هزار و پانصد کرده و عرضش هشتصد و پنجاه
 بوده پارس میان اول حال در ششصد و بیست و هجری به هدایت خلیفه ثانی رضی الله عنه زین
 اسلام مشرف شده بودند فاما ملک عرب و نجد جنوبی و غربی پارس است جانب شرقی عرب